عصیان

شماره بیست و هشت. بهمن ۱۳۹۲

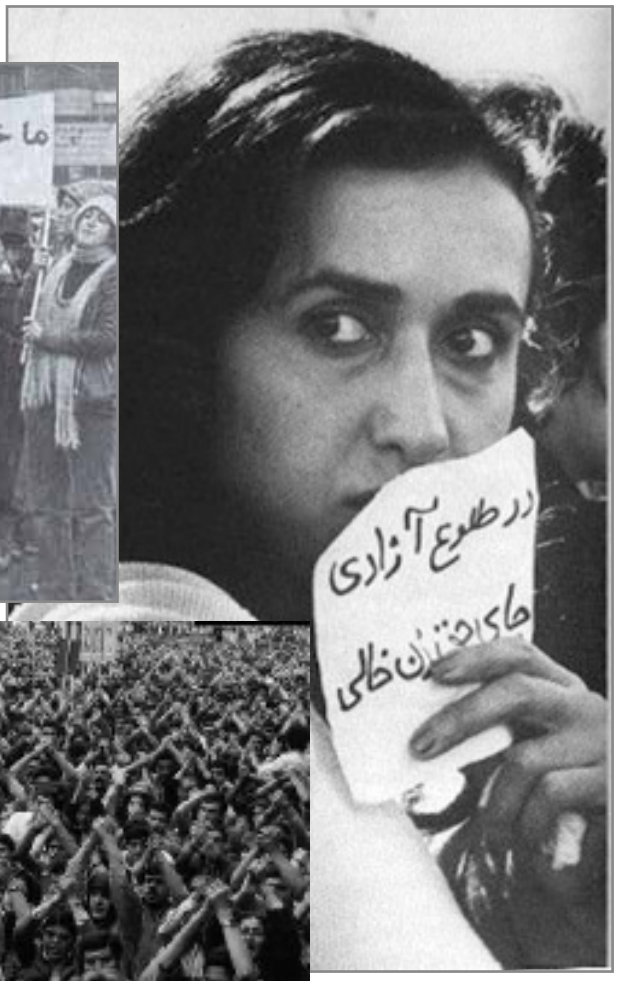

در این شماره:

- زنانی که در آتش سوختند
- نقدی بر عصیان و پاسخ آن
- رابطه‌ی نامشروع در قانون مجازات اسلامی
- زنان قربانیان ایدز
- فراخوان ارسال مطلب برای روز جهانی زن

osyan.osyan@gmail.com

http://nashriyeosyan.wordpress.com/

facebook:
http://tinyurl.com/kfwpbh8

http://tinyurl.com/osyan-osyan

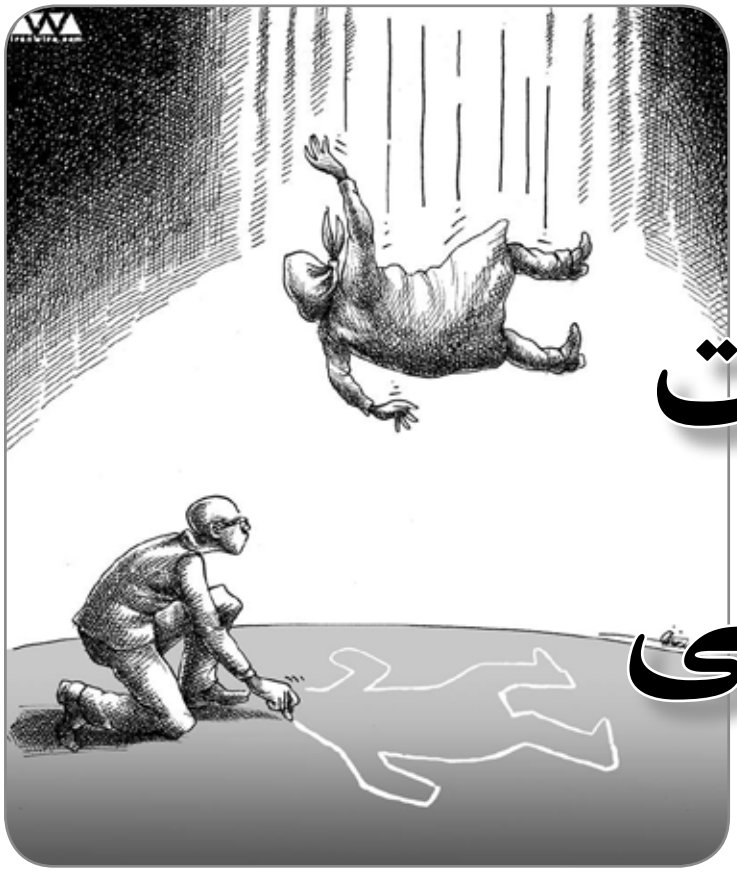

سرمقاله

آتشی به قیمت زندگی

دست‌هایش را روی سینه اش بگذارید
این طوری پاهایش را کمی بیشتر صاف کنید
این طوری درشکه صدا کنید تا او را به خانه اش ببرد
مادرش کمی گریه خواهد کرد
خواهران و برادرانش هم
آن دیگری‌ها توانستند سالم بیایند پایین،
اما این دختر،
تنها کارگری بود که شانس نداشت از معرکه در برود وقتی آتش شروع شد
خوب دیگر مشیت الهی بود!
و نبود پله اضطراری

«کارل سند برگ»

آتش سوزی در یک کارگاه تولیدی در خیابان جمهوری تهران، چند قدم پایین‌تر از خانه کارگر، منجر به کشته شدن دو زن کارگر شد. روز حادثه تعطیل رسمی بود و خبربازتاب زیادی نداشت و از سویی دیگر بالا بودن آمار حوادث کار در ایران (روزی ۶نفر) باعث شده که اینگونه اخبار برای مردم حاشیه ای و گذرا باشد. اما از فردای این حادثه و پخش فیلم‌های گرفته شده توسط مردم در حال گذر در سایت‌های مختلف، عمق فاجعه را برای همگان آشکار کرد. خبر دهان به دهان می‌گشت و فیلم‌ها بلوتوث می‌شد و مردم خشمشان را با ارایه دلایل این اتفاق و ارزیابی‌های مختلف و ربط این حادثه به هزار مشکل دیگر در جامعه نشان می‌دادند. از جمله اینکه بدیهی‌ترین امکانات آتش نشانی چرا نباید فراهم باشد و کار نکند. واقعا یک نردبان که این همه در بوق و کرنا کردند که جدیدترین تکنولوژی روز است و از آلمان وارد شده به دلیل دست‌انداز در خیابان‌ها مشکل فنی پیدا می‌کند.؟ چطور ممکن است در حادثه آتش سوزی، آن هم در یک ساختمان مرتفع آتش نشان‌ها بدون تشک‌های نجات اعزام شوند؟ چه بسا اگر تشک بود اکنون آن دو نفر زنده بودند. از طرف دیگرکار در روز تعطیل جای سوال داشت. این که نیاز وادارشان کرده یا اجبار و ترس از اخراج و بیکار شدن؟ چرا که هیچ قانون و بیمه و پشتوانه حمایتی از آنها وجود ندارد. برخورد مسوولان مختلف حکومت خشم مردم را دو چندان نمود. عده‌ای اظهار کردند که این اتفاق مشیت الهی بوده و قسمت چنین بوده که اینگونه باشد. مسوولان آتش نشانی و شهرداری نیز حکم دادند که مقصر اصلی خود قربانیان بودند که عجله کردند و ترس باعث شد که آویزان شوند و به

پایین پرتاب شوند. چرا که آتش هنوز به قسمتی که آنها بودند نرسیده بود و ما توانستیم افراد دیگر را نجات دهیم. در حالی که فیلم‌های گرفته شده چیز دیگری را نشان می‌داد و شعله‌های آتش این همه دروغ و عوامفریبی را دود کرد و به هوا برد. صاحب تولیدی یکی دیگر از مقصران شناخته شد که علیرغم تذکرات متعدد بابت فرسوده بودن ملک و خالی کردن آن، تن به این کار نداده است. خلاصه این که هر فرد و هر نهادی تقصیر را به گردن کس دیگری می‌انداخت.
بالاخره این واقعه نیز علیرغم تکان دهنده بودنش و تحت تاثیر قرار دادن اذهان عمومی مانند بسیاری دیگر به فراموشی سپرده خواهد شد و مطمئنا به شکل‌های مختلف باز هم تکرار خواهد شد.
برای چنین فجایعی یا خود قربانیان مقصر شناخته می‌شوند یا افرادی را در این میان در ظاهر مقصر اعلام می‌کنند اما به هر حال علیرغم این که گفته می‌شود باید چنین و چنان شود هیچ قانونی مبنی بر تضمین امنیت محیط‌های کاری تصویب نخواهد شد و کار در چنین محیط‌هایی بدون هیچ تغییری باز هم ادامه پیدا خواهد کرد.
همه مواردی که در بالاتر گفته شد و ای کاش‌های متعدد تنها بخشی از واقعیت است. نه همه واقعیت و نه حتی راه حل مشکلات و پیشگیری از چنین فجایعی. واقعیت را باید عمیق‌تر دید و بر اساس آن به دنبال راه حل بود. اکثریت کارگران چنین تولیدی‌های کوچکی (با کمتر از ۱۰ نفر کار کن) زنانی هستند که با حقوقی کمتر از حقوق تعیین شده توسط وزارت کار و ساعاتی طولانی‌تر کار می‌کنند بدون این که بیمه باشند و هیچ امنیت شغلی داشته باشند. زنان سرپرستی که در شرایط ریاضت و بحران اقتصادی کشور ناچارند تن به هر شرایط غیرانسانی بدهند و در شرایط رونق هم باید خانه نشین شوند. ساعت‌های طولانی از روز را در پشت چرخ‌های خیاطی خم هستند، در محیط‌هایی که فاقد تهویه مناسب است. در کنار این استثمار، خطر سوانح کاری هر لحظه آنها را تهدید می‌کند، با توهین و تحقیر و خواسته‌های نابجای کارفرما مواجه هستند و فشارهای حراست، به دلایل متعدد در محیط‌های کاری نیز از سویی دیگر در مقابل آنها قرار دارد. واقعیت این است که شرایط این کارگران و بقیه‌ای که در شرایطی مشابه و غیر انسانی قرار دارند بخشی از مناسبات تولیدی است که درروابط اقتصادی کشور حاکم است. اقتصاد و روابطی که منطق آن تنها سود است. با تشدید فرآیند جهانی سازی، بر شمار کارگرانی که وارد چرخه اقتصاد و تولید می‌شوند اضافه خواهد شد. کارگرانی که ناچارند نیروی کارشان را بسیار ارزان بفروشند و اینگونه حیات اقتصاد سرمایه‌داری حفظ می‌شود. اقتصاد ایران و روابط تولیدی حاکم بر آن نیز بخشی از اقتصاد سرمایه‌داری جهان است. نظام سرمایه‌داری حاکم در ایران توسط طبقه‌ای اداره می‌شود که استثمارگر است. بلاهایی که بر سر کارگران می‌آید ناشی از بدشانسی و مشیت الهی نیست و صرفا ناشی از سهل انگاری این فرد و آن فرد نیست. بلکه در اصل ناشی از نظامی است که زندگی و جان مردم برایش ارزشی ندارد. تنها منافع طبقه‌اش برایش مهم است که در کسب حداکثری سود وبه قیمت کشیدن شیره جان مردم نهفته است. اگر سر این زنجیر را بگیرید از کارفرما و آتش نشان و شهرداری و ... انتهایش به آن بالا می‌رسد و همه اینها در خدمت به آن است نه در خدمت طبقات زحمتکش جامعه. اینها واقعیاتی است که مردم باید بدانند. اگر چه باید در جهت احقاق حقوق کارگران اعم از دستمزد و بیمه‌ی کار و بیمه‌ی عمر و امنیت محیط‌های کاری، تلاش و مبارزه و حمایت کرد اما در نهایت، تنها راه نجات این طبقه زحمتکش رهایی از نظام استثمارگری است که حیاتش در استثمار و به برده گرفتن این افراد است. که این مهم جز در پرتو یک انقلاب اجتماعی رخ نخواهد داد. ✊

نقدی بر مقاله نشریه عصیان

"نگاهی به بیست و چهارمین کنفرانس بنیاد پژوهش های زنان ایران"

در شماره‌ی ۲۶ نشریه‌ی عصیان مطلبی منتشر شد با عنوان «نگاهی به بیست و چهارمین کنفرانس بنیاد پژوهش‌های زنان ایران» نوشته‌ی «ستایش. ح» (۱). خانم سیمین شفیعی نقدی بر مطلب مذکور نوشته‌اند که به دنبال آمده است.

دوستان عزیز نشریه عصیان با سلام

نوشته زیر جوابی است به نوشته‌ای از خانم ستایش-ح تحت عنوان "نگاهی به کنفرانس بنیاد پژوهش‌های زنان" که در شماره ۲۶ این نشریه به چاپ رسیده است. خواهش دارم در صورت امکان این جوابیه را چاپ نمایید تا خوانندگانی که در کنفرانس حضور نداشته‌اند، شانس خواندن نظرات مختلف را داشته باشند.

با تشکر
سیمین شفیعی

نوشته‌ای از خانم (اقا) ستایش - ح در شماره ۲۶ نشریه عصیان درباره بیست و چهارمین کنفرانس بنیاد پژوهش‌های زنان دیدم فکر کردم بد نیست من هم نظرم را درباره این کنفرانس واین نوشته بنویسم.
کنفرانس امسال بنیاد پژوهش‌های زنان در شهر کلن از ۲۸-۲۶ ژوئن بر گزار شد و موضوع کنفرانس "زن، تن و اختیار" و مطالب مورد بحث، حجاب، بکارت، جنسیت، رابطه جنسی و گرایش‌های جنسی بود. برای من این کنفرانس به لحاظ محتوا یکی از بهترین و آموزنده‌ترین کنفرانس‌ها در چند سال اخیر بود. اگر چه به بسیاری از مطالب آن به طور ناخودآگاه واقف بودم. در حقیقت شکافتن بعضی از مسائل، آگاهی ناخود آگاه من را از بدن، روابط جنسی و مسائل وابسته به ان را به واقعیتی خودآگاه تبدیل کرد. واقعیتی که شاید قبلا هم باید به آن فکر می‌کردم و نکرده بودم.
خانم ستایش - ح در نوشته‌شان گفته‌اند که در این کنفرانس علی‌رغم تعداد زیاد سخنرانان از ایران ، خارج از کشور و ملیت‌های مختلف، گرایشات متفاوت نظری وجود نداشت. بیشتر سخنرانان از اصلاح طلبان بودند و زنان چپ و کمونیست نماینده ای نداشتند.
در این مقاله به نظر میاید که مساله نویسنده این نیست که چه گفته شده است، بلکه این است که چه کسی گفته است. به این علت اول به بررسی سوابق سخنرانان پرداخته و بدیهی است اگر وابستگی به کمپین یک میلیون امضا، مدرسه فمنیستی داشته و یا سخنرانی است که از ایران میاید پس همه گفته‌هایش دفاع از اصلاح‌طلبی است و نبود زنان

چپ وکمونیست، نماینده تشکلات زنان ایرانی (خوب بود این تشکلات را نام میبردند) و نماینده نشریات و سازمان‌های ویژه و یا انقلابی زنان (خوب بود که از این نشریات و سازمان‌های ویژه و انقلابی را نیز به نامی اشاره می‌کردند.) نشان دهنده‌ی این است که گرایشات متفاوت در این کنفرانس نبوده است. سوال اول من از ایشان این است که آیا از این گروه‌ها به خصوص گروه‌های چپ مقالات و پژوهشی ارائه شده بود که انتخاب نشده است؟ اگر بوده چه خوب که آن مقاله را منتشر کنند که از نتایج تحقیق‌شان همه استفاده کنند.

به نظر می‌آید که نویسنده به جای نقد و تحلیل بی‌طرفانه مطالب ارائه شده در این کنفرانس، ترجیح داده‌اند با شعارهایی «چون فمنیسم اسلامی در کنار پدر خوانده‌اش، اسلام معتدل، اسلام سیاسی طالبانی (ساخته امریکا) و در مقابل آن افکار مترقی متعلق به آدم‌های رادیکال و چپ که قرار است آزادی را برای جهانیان و به ویژه زنان به ارمغان آورده، سعی دارند تم جالب کنفرانس را از محتوا تهی کنند.» بد نبود که می‌گفتند که چپ‌ها و کمونیست‌ها چگونه می‌خواهند با شعار اصلی " آزادی زنان در گرو آزادی طبقه کارگر است" مسائل و نابرابری‌های زنان را جواب دهند..

خوشبختانه زنان ایران و کنشگران حقوق زنان در ایران مدت‌هاست که از این مراحل عبور کرده‌اند، آن‌ها در زیر چکمه‌های حکومت اسلامی و سیستم فرهنگی اجتماعی مرد سالار تا آنجا که برایشان ممکن است حرف شان را می‌زنند و با مبارزات مداومشان در این سی و چند سال، پیش قدم همه نیروهای بالقوه مدنی آن جامعه بوده‌اند . اگر چه خواسته‌های حداقلی آن‌ها با برابری کامل حقوق زن و مرد (در کشوری که مردهایش هم از بسیاری حقوق محرومند) فرسنگ‌ها فاصله دارد. آن‌ها در ابن سی سال دائماً در تلاش بوده‌اند از هر روزنی، بهر شکل ممکنی، به هر میزانی که می‌توانند حرف شان را بزنند و آگاهی بدهند. حتما خانم (شاید هم آقای ستایش - ح) که در خارج از کشور هم با اسم مستعار می‌نویسند می‌دانند که زنانی که از ایران می‌آیند چه محدودیت‌هایی برای ارائه نظراتشان دارند چون باید پس از چند روز به ایران برگشته و به تلاششان ادامه دهند.

خانم ستایش - ح در توضیح پنل‌ها و تنوع و گوناگونی آن‌ها، خانم وسمقی، سوده راد، نجمه موسوی، شهلا شفیق را اعلام می‌کنند اما پنل روز آخر با شادی امین و سایر سخنرانان دگرباش را که نشانه تنوع وگستردگی دیدگاه‌های ارائه شده را دارد یا فراموش می‌کنند و یا به عمد از قلم می‌اندازند.

در بخشی دیگری از این نوشته، نویسنده می‌گوید "اما نجمه موسوی به ایجاد و ترویج فرهنگ ضدزن توسط نظام آموزشی مذهبی و قوانین اشاره نکرد. نظام آموزشی و قوانینی که از طریق دستگاه حکومتی قبل و بعد ۵۷ تبلیغ می‌شد و نقش قابل ملاحظه‌ای در تعریف اجتماع از زن و تعریف زن از خودش دارد. او حتی به تاثیر شکست انقلاب در تغییر الگوهای اخلاقی و رفتاری زنان در ایران اشاره نکرد."

بسیار درست گفته‌اید نجمه نه تن‌ها این و یا آن را نگفت بلکه بسیاری دیگر از مسائل زنان را نگفت، اما آیا مگر هر سخنرانی قرار است همه مسائل را بحث کرده و بشکافد؟ ایشان نه تن‌ها در جمعبندیشان بلکه در پاسخ سوال یکی از حضار که خواستار راهکاری برای توان بخشی به زنان روی ۴۰-۵۰ سال برای سنت شکنی و پرداختن به خواسته‌هایشان شد، پاسخ دادند که حقیقت (فکت) لائیسیته است که می‌تواند این توان و قدرت را به زنان بدهد. نجمه چه چیز دیگری باید می‌گفت که صریح‌تر و روشن‌تر از این تمام عوارض و صدمه‌های مذهب را بر روی حرکت‌های رهایی بخش زنان در عرصه فردی و اجتماعی بیان می‌کرد؟

کدام فشار بر زنان و کدام قانون ضد زن در جوامع دیگر ریشه سیاسی و اقتصادی نداشته و یا برای تحکیم مردسالاری نبوده است. اما این قوانین به تدریج با گذشت زمان، مبنای تاریخی خود را فراموش کرده و به شکل سنت و فرهنگ جای خو را در جامعه محکم کرده است. اگر من به عنوان یک زن تحصیل کرده و مقیم غرب هنوز به جای "سرطان پستان" لغت "سرطان سینه" را بکار می‌برم و برایم بسیار سخت است که این عادت را ترک کنم مگر چیزی به جز سنت و فرهنگ است که به من یاد داده است بکار بردن لغت پستان خوب نیست. چرا؟ نمی‌دانم . و یا اگر در رختکن استخر زنانه در حالی که دیگران به سرعت لباس شان را در مقابل هم عوض می‌کنند و هیچکس هم نگاهشان نمی‌کند من دنبال پستویی می‌گردم که لباسم را عوض کنم اگر این تاثیر سنت و فرهنگ من نیست پس چیست؟ سنتی که سال‌هاست به آن پشت پا زده‌ام. آیا اگر من بگویم مشکل من سنتی و فرهنگی است، باید با یک مهر "باطل شد" اصلاح طلبی از دور خارج شوم؟

مگر در همین کشورهای غربی نمی‌بینیم که همین سنت و فرهنگ چقدر راه زنان را هنوز سد کرده است؟ اگر خانمی در فرانسه بعد از سال‌ها زندگی با شوهرش و داشتن یک بچه اعلام کرده که همجنسگرا است، فکر می‌کنید چند در صد از مخفی کردن مطلب تا آن موقع مربوط به سنت و فرهنگش بوده است؟ یا این که فکر می‌کنید واقعا پس از سال‌ها تازه فهمیده است که همجنسگرا است؟

اگر به تغییرات عمده اجتماعی و سیاسی و قانونی در مورد آزادی زنان در جوامع غربی نگاه کنید می‌بینید صرفا در زمانی اتفاق افتاده که جامعه مرد سالار ناچار به پذیرفتن آن شده است. مثل دوره جنگ که به علت رفتن همه مردان به جبهه‌ها زنان بالاجبار کارخانه‌ها، ادارات و همه پشت جبهه را پر کردند، و به این ترتیب بود که زنان به توانایی‌های خود پی‌برده و اجازه ندادند دوباره آن‌ها را به گوشه خانه‌ها برآنند. و یا در زمان انقلاب صنعتی که سرمایه‌داران به نیروی کار ارزان احتیاج داشتند و با وضع قوانین جدید بظاهر به نفع زنان، حضور زنان را البته با حقوق و مزایای کمتر در محیط‌های کار پذیرا شدند. و به تدریج این قوانین به نوعی فرهنگ و سنت تبدیل شد، که ارزش کار زن کمتر از مرد است. سال‌ها گذشت تا زنان به حقوق واقعی خود واقف شدند و سال‌ها مبارزه کردند تا توانستند قوانین را به نفع خود اصلاح کنند.

کنفرانس کلن به لحاظ مطلب و محتوا یکی از آموزنده‌ترین و به علت حساسیت مطلب طبعا جنجال برانگیزترین آن‌ها بود جا دارد که فعالان حقوق زن فارغ از ایدئولوژی چپ، راست و اصلاح طلب، صرفا با در نظر گرفتن حقوق زنان، هر چه بیشتر در این مورد بنویسند و زوایای متعدد آن را از جمله نقش قانون و مذهب که هر دو نشات گرفته از حفظ مناسبات مردسالاری در محکم کردن پایه‌های این نگرش است، بشکافند. و روشن کنند چگونه مجموعه این قوانین به تدریج در طول تاریخ در لایه‌های جامعه نفوذ کرده و به تدریج به سنت و فرهنگ تبدیل شده‌اند.

از یک فعال اجتماعی که خواستار تلاش برای تغیر سیستم‌های اقتصادی-اجتماعی- فرهنگی و مذهبی است، انتظار می‌رود که منتقد منصفی باشد و در کنار تمام اشکالات و ضعف‌های که می‌بیند حداقل به یک یا دو نکته مثبت کوچک هم اشاره کند. در غیر این صورت ما چگونه می‌توانیم به دنیایی با برابری و عدالت برسیم آگر خودمان در نوشتن یک مقاله از بی‌طرفی و انصاف فاصله می‌گیریم. §

این مقاله را می توانید در این سایت نیز ببینید:

http://iran-women-solidarity.net/spip.php?article2814

---

(۱) http://tinyurl.com/o9hpo9w

سیاست زدایی اصلاح طلبانه‌ی مسئله‌ی زنان

مطلب پیش رو جواب نوشته‌ی خانم «سیمین شفیعی» با عنوان «نقدی بر مقاله‌ی نشریه عصیان»

ستایش. ح

پیش از هر چیز مطلبم را با یک سوال شروع می‌کنم؛ چرا به ذهن شما خطور کرد «گزارشی از بنیاد پژوهش‌های زنان» نوشته‌ی یک مرد است؟ شما دو بار در طول نوشته‌تان به این نکته اشاره کردید. شاید پیش پا افتاده به نظر برسد اما برای من که پیش از این با یک چنین سوالی بارها برخورد کرده‌ام بیانگریک نگرش مشخص است. نگاهی که در آن نوشتن به ویژه با دیدگاه ضدسازش تنها از یک مرد ساخته است و گویی کار فکری و تئوریک هنوز در اذهانی بسیاری حتی فعالین زنان در انحصار مردان است. البته این سوال عموما به پرسش‌های دیگری راه می‌برد. مثلا زمانی که مطمئن می‌شوند زن هستی، جوان بودنت سوال می‌شود. مرحله‌ی بعد متهم شدن به دنباله روی از مردان و .... است و البته همه‌ی اینها بیانگر سطحی از مردسالاری است که متاسفانه در ناخودآگاه زنان و حتی فعالین زنان وجود دارد. اما باید تاکید کنم که من یک زن هستم و متولد و بزرگ شده در ساختاری به نام جمهوری اسلامی و هنوز در ایران زندگی می‌کنم. تناقض عجیبی است اما داستان ستم و مبارزه است. آنجا که ستم باشد، مقاومت سر بلند می‌کند. به ویژه اگر در جمهوری اسلامی ایران زندگی کنی و زن باشی، آیا راهی جز مبارزه وجود دارد؟

گزارشی که از بنیاد تهیه شد چکیده‌ی سخنرانی‌های موجود بر روی یوتیوب بود. به دلیل عدم حضور مستقیم در این کنفرانس قطعا مطالبی از قلم افتاده است. به ویژه آن چه که در بخش پرسش و پاسخ مطرح شد. به طور مثال بحث خانم موسوی در مورد لائیسیته که در بخش پرسش و پاسخ طرح شده در یوتیوب موجود نبود. اما هنوز جای سوال باقی است که چرا نجمه موسوی نگاه خود را باید در بخش پرسش و پاسخ مطرح کند؟ چرا نه تنها دراین کنفرانس و مقالات آن بلکه در مورد بیشتر مقالات مربوط به زنان کمتر از راه کارهای واقعی و نسبت مشکلات زنان با مقولات کلان سیاسی و یا حتی سیاسی بودن مسئله‌ی زن صحبت می‌شود؟ این موضع‌گیری به هیچ وجه اتفاقی نیست. همانطور که پروسه‌ی سیاست زدایی از جامعه موضوع جدیدی نیست. روندی است که از مدت‌ها پیش آغاز شده است و مشخصه‌ی ایدئولوژی نئولیبرالیسم است. امروز بر خلاف دهه‌ی ۶۰ و ۷۰ میلادی که درک سیاسی اساس حرکت‌های اجتماعی بود، کلمات کلی نظیر «فعالیت اجتماعی - مدنی» هویت بخش هر حرکت و اعتراضی است. بدون آنکه گفته شود اجتماع انسانی در خلاء نیست و همانطور که شما نیز اشاره کردید ساختارهای اقتصادی-سیاسی عظیمی حول آن شکل گرفته و بر آن اثر می‌گذارد. نمی‌توان رسوب فرهنگ و سنت را در تک تک زنان جهان انکار کرد اما تقلیل مساله به سنت و فرهنگ بدون آن که به روندهای شکل‌گیری و تداوم و بازتولید این سنت و فرهنگ اشاره شود و یا ارتباط تنگانگ تغییر آن با تغییر در ساختار سیاسی خطایی است آگاهانه. باید پرسید که در چه پروسه‌ای می‌توان روبنای سیاسی - فرهنگی از جمله قوانین حقوقی و عرف و عادت ارتجاعی در سطح مردم را تغییر داد؟ چرا حتی در کشورهای اروپایی خشونت علیه زنان رو به افزایش است؟ چرا با آنکه خشونت علیه زنان بخشی همیشگی از رفتار بشر نبوده امروزه چنین گسترده است و به صورت فرهنگ و سنت درآمده؟ ریشه‌های ستم بر زنان چیست؟ راه رهایی واقعی زنان کدام است؟ چرا همجنسگرایی ناهنجاری محسوب می‌شود؟ چرا با وجود تغییرات عظیم در روابط و مفاهیم بشری، خانواده کماکان به سنتی‌ترین شکل ممکن تبلیغ می‌شود؟ چرا مردسالاری سایه‌ی مخوفی است که قوی‌ترین زن‌ها را از رختخواب تا میز ریاست دنبال می‌کند؟ انکار نقش سیاست در شکل‌گیری و تغییر وضع موجود به نفع هر که باشد به ضرر زنان است. در این میان سهم ما از این فرآیند سیاست زدایی، اصلاح‌طلبانی است که در پشت عبارات به ظاهر غیرسیاسی، سیاسی‌ترین و ایدئولوژیک‌ترین اهداف خود را دنبال می‌کنند. این هدف چیزی نیست مگر تثبیت وضع موجود و ترمیم ساختارها، روابط و تفکراتی که تحت انقیاد بودن زنان و تحت ستم بودن مردم را توجیه و بازتولید می‌کند. باید گفت «اصلاح‌طلبی» تنها یک نام نیست بلکه تفکری است که در آن اقشاری از طبقات حاکمه و جناح‌هایی از هیئت حاکمه جمهوری اسلامی و مبلغین و ایدئولوگ‌های آنها، آگاهانه برای حفظ نظم کنونی تلاش می‌کنند. وقتی گفته می‌شود زنان اصلاح‌طلب در کنفرانس بنیاد حضور پررنگی داشتند تنها هدف «پیشینه» نیست بلکه قطعا موضع و روش نگرش کنونی و راه حل این افراد به موضوعات طرح شده است. از جمله آخرین راه حل‌های آنها تبلیغ برای رأی دادن به روحانی به عنوان رئیس "دولت تدبیر و امید" بود. رئیس جمهوری که مهم‌ترین هدفش حفظ نظام جمهوری اسلامی است که در آن تحقیر زن به اشکال مختلف از ستون‌های اصلی و هویت جدایی ناپذیر نظام است. در مدت کوتاه روی کار آمدن روحانی همان طور که قابل پیش‌بینی بود وضع زنان تغییری نکرد و حتی می‌رود که بدتر شود و دوباره این زنان اصلاح‌طلب هستند که با انکار واقعیت سعی دارند مشکلات را به حضور اصولگرایان نسبت دهند. مطمئنا زنان اصلاح‌طلبان صبر را توصیه می‌کنند همانطور که تا کنون تجویز کرده‌اند و امید به روزهای خوب که سال‌هاست وعده می‌دهند اما هر انسان واقع بینی می‌داند که روز رهایی زنان که هیچ، حتی روزهای

اندکی بهتر نیز در جمهوری اسلامی میسر نیست. از کنفرانس‌هایی نظیر بنیاد پژوهش‌ها انتظار است تا این امکان را برای بسیاری فراهم کنند که آرا و نظرات گوناگونی را بشنوند و نه آنکه تنها به تبلیغ صدایی بپردازد که بخشا آگاهانه منافع یک حکومت مذهبی و ضد زن را تبلیغ می‌کند. متاسفانه چند سالی است بنیاد از این وظیفه‌ی خود کوتاهی کرده و خط غالب بر کنفرانس یک خط رفرمیستی و تک صدایی است. ما هم سعی کردیم از این فرصت برای طرح نظرات‌مان استفاده کنیم و طرح اولیه یک مقاله را فرستادیم که متاسفانه اعلام شد «به علت تعداد زیاد مقالات از پذیرش نوشته شما معذوریم!!!». این پاسخ برای ما (نشریه عصیان) و دیگرانی همچون عصیان که خواهان شرکت در این جلسه بودیم اما با دلایلی واهی از این همایش کنار گذاشته شدیم، نشان یک حذف عامدانه است. شاید حضور نشریات نوپا و جوانی مثل عصیان بر داشته‌های جنبش زنان نیفزاید ولی تلاش این جمع کوچک اما رو به گسترش می‌توانست برای نسل گذشته دلگرم کننده و برای زنان جوان، الهام بخش باشد تا بدانند علی رغم همه‌ی محدودیت‌های داخل کشور، می‌توان و باید بدون اتکا به ساختارها و کانال‌های دولتی و بدون وابستگی به نقطه نظرات رفرمیستی حکومتی آگاهی بخشید، سازماندهی کرد، متشکل شد و از پیش گذاشتن راه حل‌های واقعی نهراسید. به طور حتم جریاناتی دیگر نیز امسال و یا در چند سال گذشته با یک چنین حذفی روبه رو شده اند. از خطوطی که گفته بودید به عنوان صدای متفاوت و رادیکال نام ببریم می توان به سازمان زنان هشت مارس اشاره کرد که مقالات آنها در اوج فعالیت کمپین یک میلیون امضا، نماینده‌ی صدایی متفاوت بود. آذر درخشان که مقالاتش پیرامون کمپین و جریان اصلاح‌طلبی به ما وضوح و روشنی و توان علمی برای درک تفکر سازش کارانه جریاناتی مانند کمپین و نقد و گسست از آنها را می‌داد، از نویسندگان اصلی سازمان زنان هشت مارس بود که در سال ۲۰۰۰ در کانادا در بنیاد پژوهش‌ها سخنرانی کرد اما متاسفانه طی چند سال اخیر مخاطبین بنیاد ظاهرا باید همه چیز را از یک منظر واحد ببینند.

گفته بودید «بد نبود که می‌گفتند که چپ‌ها و کمونیست‌ها چگونه می‌خواهند با شعار اصلی "آزادی زنان در گرو آزادی طبقه کارگر است" مسائل و نابرابری‌های زنان را جواب دهند». جواب به این پرسش که رهایی واقعی زنان چطور به رهایی کل بشریت و ازجمله پرولتاریا مربوط است در این مقاله نمی‌گنجد. اما باید به عنوان یک زن کمونیست بگویم که اتفاقا مساله زنان دریچه‌ی ورود من به انقلاب و به کمونیسم بود. به بیان دیگر من یک فمینیست بودم که سوال‌های بی-پاسخم در کمونیسم و اندیشه کمونیستی جواب گرفت. چون ریشه‌های ستم بر زن و از آن فراتر راه برون رفت از این وضع و رهایی زنان را نشان می‌دهد. کاری که تفکر اصلاح‌طلبی نه تنها قادر به پاسخ دادن به آن نبود بلکه تفکر و راه کار رفرمیستی آنها باعث توجیه شرایط هر روز در حال بدتر شدن زنان می‌شود. از آغاز به کار زنان اصلاح‌طلب نه تنها وضع زنان بهتر نشد بلکه هر روز شاهد وخیم‌تر شدن وضعیت و موقعیت زنان در جامعه هستیم؛ تفکیک جنسیتی و سهمیه بندی دانشگاه، حذف هر چه بیشتر زنان از بازار کار، اسلامی شدن رو به فزونی دانشگاه و اکنون نیز مدارس، ازدواج پدر با فرزند خوانده (که مصداق بارز تجاوز به کودکان است) و تبدیل زنان سکولار و لاییک به زنان مذهبی و خرافی و.... و جریانات اصلاح‌طلبانه مانند کمپین یک میلیون امضا حاضر نیستند تن به پاسخ چرایی این روند بدهند و دلیل واقعی شکست را بررسی کنند و بر عکس با تأکید بر مشی سازشکارانه و انحرافی‌شان هر روز بر ماهیت واقعی ایدئولوژی و ساختار ضد زن این حکومت پرده ساتر می‌کشند و به دنبال ارائه تفاسیر «قابل تحمل‌تر» از آن هستند.

از همین زاویه است که اگر امروز خود را کمونیست می‌دانم به این دلیل است که معتقدم رهایی من به عنوان یک زن تنها و تنها در چارچوب این تفکر و این مشی قابل تحقق است و اگر جز این باشد و لحظه‌ای احساس کنم که چپ نمی‌تواند به انقلاب و به رهایی زنان منجر شود آن را رها خواهم کرد. اما کمونیست بودن به معنی پیروی کورکورانه و یا انتقاد نکردن از اشتباهات نیست. باید پذیرفت که بخش اعظم سازمان‌های چپ درک درستی از مقوله‌ی رهایی زن ندارند و حتی بعضا مردسالارند. و یا از نقش و جایگاه طبقه کارگر و پرولتاریا در پروسه رهایی جامعه درکی مکانیکی و تک بعدی داشته و لذا جنبش زنان را نیز به صورت تبعی و دنباله روی جنبش کارگری تلقی می‌کنند. اما این تنها روایت از نسبت جنبش کمونیستی با جنبش زنان نیست. به عنوان مثال نگاه و نگرش برخی از زنان کمونیستی که درسازمان دموکراتیک زنان ۸ مارس (که در بالا به آن اشاره شد) فعالیت می کنند در مورد جنبش کمونیستی و جنبش زنان تفاوت کیفی با نگاه رایج در میان سایر چپ‌های ایرانی دارد و اگر به واقع به مساله حقیقت جویی پایبند باشیم دست کم باید به تفاوت نگرش و دیدگاه این خط با سایر جریانات چپ واقف شویم. اما دریغ که جنبش زنان در درک و نگاه بسیاری، فقط از کانال بورژوازی یا بورژوا رفرمیسم و و کمپین یک میلیون امضا معنی پیدا می‌کند و لذا نه گرایشات انقلابی در جنبش زنان را به رسمیت می‌شناسند و نه حاضر به معرفی آن به زنان ایران هستند. این همین خط و گرایشی است که چند سالی است که بر بنیاد پژوهش‌های زنان نیز غلبه پیدا کرده است. باید با تمامی تفکرات و جریانات موجود در جنبش زنان درگیر شد، آنها را شناخت و عمیقا نقدشان کرد (نقدی اصولی و علمی)، و از آن نهراسید. نقد واقعی (در هر سطحی) ارتقا دهنده است. همانطور که شما ما را نقد کردید و یادآور شدید که از شادی امین و دیگرانی اسم نبردیم که تا حدی متفاوت‌اند و یا نگفتیم که بنیاد در دوره‌های پیش خدمات ارزنده‌ای داشته است. §

فراخوان (۲)

نشریه عصیان از تمامی شما دعوت می‌کند تا مطالب خود (مقاله، عکس، شعر، معرفی و یا نقد فیلم و کتاب و ...) را برای ویژه نامه هشت مارس نشریه عصیان، حداکثر تا هفته‌ی اول اسفند ماه ارسال کنید.

رابطه‌ی نامشروع در قانون مجازات اسلامی

پریا صابری

زنان و قانون

قوانین اسلامی در مجموع برخاسته از احکام موجود در اسناد رسمی دین اسلام به ویژه قرآن هستند. در کشوری همچون ایران، با وجود حاکمیت دینی، دولت مجری مستقیم این قوانین است و قوه‌ی قضائیه، متخلفان را مجازات می‌کند. قانون مربوط به رابطه‌ی نامشروع، در کنار غیر انسانی بودن و ضدیت ویژه با زنان، به دستاویزی برای غلبه‌ی مردها در اختلافات میان همسران است. مرد با استفاده از این قانون، برای رسیدن به خواسته‌های خود زن را در موقعیت ضعف قرار می‌دهد و حکومت با استناد به مفاد قوانینی از این نمونه، به عنوان حافظ نظام مردسالار، مرد را حمایت می‌کند.

رابطه‌ی نامشروع در ماده‌ی ۶۳۷ قانون مجازات اسلامی به این شکل تعریف شده است: «هرگاه زن و مردی که بین آنها علقهٔ زوجیت نباشد، مرتکب روابط نامشروع یا عمل منافی عفت غیر از زنا از قبیل تفبیل (بوسیدن) یا مضاجعه شوند، به شلاق تا نود و نه ضربه محکوم خواهند شد و اگر عمل با عنف و اکراه باشد فقط اکراه کننده تعزیر می‌شود».

آنچه در کل به عنوان رابطه‌ی نامشروع از ماده‌ی فوق برداشت می‌شود هر نوع رابطه میان زن و مرد است که منجر به آمیزش جنسی نگردد. برای مثال کارهایی از قبیل مکالمه تلفنی یا گردش رفتن، رابطه‌ی نامشروع دانسته شده و افراد به اشکال گوناگون توسط گشت‌های ارشاد یا کمیته‌ها مورد آسیب و خشونت واقع می‌شوند. در کنار این ستم دولتی علیه افراد جامعه، این قانون به ابزاری در دادگاه‌های خانواده بدل شده است. بسیاری از مردان در دادگاه‌های خانواده، همسر خود را تهدید می‌کنند که اگر راضی به خواست آنها نشود، با جور کردن ۴ شاهد و طرح دادخواستی با عنوان رابطه نامشروع در دادسرای ارشاد، آنها را مرعوب می‌کنند. شاید بعضی افراد این ادعا را داشته باشند که بعضی زنان برای دستیابی به امکان طلاق نیز از این ابزار بهره می‌برند و از ما خرده بگیرند که چرا تنها مردان را استفاده کنندگان از این امکان می‌دانیم. دلیل عمده این است که مردان در قانون اسلامی و نظام مردسالار به طور کل از مزیت‌های متعددی برخوردارند. مردان در شرایطی که چنین اتهامی بر آنها وارد شود می‌توانند با تهیه‌ی یک مدرک ازدواج موقت، اتهام رابطه‌ی نامشروع را از خود سلب کنند و قانون این حق را به آنها داده است. اما زنان بسیار سخت می‌توانند از زیر بار این اتهام خارج شوند.

در شهر تهران دادسرایی تخصصی با عنوان دادسرای ارشاد نیز برای رسیدگی به جرم رابطه‌ی نامشروع تعیین شده است و موضوع مهمی که وجود دارد این است که بر خلاف دادگاه‌ها و دادسراهای دیگر که خبرنگاران با مجوزهای لازم امکان حضور در جلسات دادگاه و تهیه گزارش از دادسراها را دارند، دادسرای ارشاد هیچ خبرنگاری را برای

تهیه گزارش نمی‌پذیرد و درباره‌ی پرونده‌هایی که در این دادسرا مورد رسیدگی قرار می‌گیرد نیز هیچ گونه اطلاع‌رسانی صورت نمی‌گیرد. در مورد چنین پرونده‌هایی، اغلب شهادت شهود و اقرار به عنوان دلیل ارتکاب جرم مورد پذیرش است و فیلم و عکس، ادله اثبات جرم تلقی نمی‌شوند و فقط ممکن است برای قاضی به عنوان نشانه تلقی شود. نکته‌ی مهم این است که در روش "دلایل قانونی" که از انواع روش‌های اثبات دعوی جزایی می‌باشد، اقرار مجرم به تنهایی برای اثبات هر جرمی کافی شمرده می‌شود و اگر مجرمی اقرار کند قاضی از هر دلیل دیگری بی‌نیاز بوده و می‌تواند مجرم را محکوم کند. در این مورد استفاده از مواردی چون فیلم و عکس اگرچه جزو ادله محسوب نمی‌شود اما امکانی برای اقرارگیری از متهمان است. زنان، به ویژه کسانی که آگاهی لازم را نداشته باشند، به محض مشاهده‌ی ادله‌های این چنین، اقرار کرده و خود را در معرض احکام ظالمانه قرار می‌دهند. در نمونه‌ای از پرونده‌های روابط نامشروع، مردی برای مجبور کردن همسرش برای مهاجرت، اقدامات خشونت‌آمیزی علیه او شکل داده و پس از آن که موفق به راضی کردن وی نمی‌شود برای آن که او را به آسانی طلاق داده و حضانت فرزندش را به عهده بگیرد، اتهام رابطه‌ی نامشروع را با استفاده از عکس و ادله‌ای مشابه به او می‌زند. از آنجا که اقرار متهم مهمترین دلیل محکومیت است علی‌رغم تلاش وکلا در جهت افشای ماهیت اقدامات آن مرد، دادگاه، زن را به تحمل ضربات تعزیری شلاق محکوم کرد.

تمام این موارد، پیامد جامعه‌ای مردسالار است که رهایی از آن نه مقابله به مثل زنان علیه مردان، نه امید به جناح‌های معتدل‌تر در نظام اسلامی است. زیرا قوانین ضد زن در اسلام شکل دهنده‌ی این قبیل ستم‌ها هستند و جدایی دین از دولت، اولین خواست رهایی از این قبیل ستم‌هاست. اما جدایی دین و دولت به تنهایی این رهایی را محقق نمی‌کند. لازمه‌ی این شرایط، ساختن جامعه‌ای است که در آن مرد مالک زن نبوده و جنسیت ملاک برتری افراد نباشد. دستیابی به این جامعه به دست تمامی کسانی که خواهان این شرایط هستند، ممکن است. خود ما زنان باید در جهت شکل‌گیری این تغییرات بنیادین تلاش کنیم و در وحدت با سایر جنبش‌های مردمی علیه ساختار مردسالار و طبقاتی موجود مبارزه کنیم.§

زنان قربانیان ایدز

به بهانه روز جهانی ایدز

روشنک مینو

در سال‌های اخیر شاهد اخبار بسیاری درباره‌ی افزایش تعداد زنان مبتلا به ایدز بودیم. بنا بر اظهارات معاون وزیر بهداشت طی ۱۲ سال میزان بروز این بیماری در کشور ۹ برابر شده که نسبت به متوسط جهانی بسیار زیاد است. این اپیدمی بیشتر در منطقه جنوب صحرای آفریقا قابل مشاهده است، جایی که نزدیک به ۶۰ درصد افراد آلوده را زنان تشکیل می دهند و ۷۵ درصد جوانان آلوده، دختران بین سنین۱۵ تا۲۴ سال هستند

یافتن راه حل برای این فاجعه در گرو تشخیص عوامل شکل‌گیری این مسئله است. در رابطه با دلایل افزایش این آمار نظریات مختلفی دیده می‌شود. برخی معتقدند از نظر فیزیکی زنان نسبت به مردان به ایدز آسیب‌پذیرتر هستند. به عبارت دیگر خطر انتقال ایدز از مرد به زن در آمیزش جنسی دو برابر بیشتر از زن به مرد است. اکثر زنانی که ایدز دارند، از طریق تماس جنسی با همسران یا شریک جنسی‌شان به این بیماری مبتلا شدند.

نظریه‌ی دیگری نیز وجود دارد که عنوان می‌کند دختران جوان آسیب‌پذیرتر هستند. این نظریه بر این عقیده است که سیستم تناسلی یک دختر نوجوان و کم سن، در رابطه‌ی جنسی دچار زخم شده و به نسبت یک زن مسن‌تر احتمال آلودگی بیشتری دارد. کار کردن به عنوان کارمند و یا خدمتکار برای کارفرمایان یا افراد ثروتمند که در موارد بسیاری به آنها تجاوز می‌کنند از جمله دلایل آلودگی در میان دختران جوان است. همچنین بعضی از دخترها به دلیل داشتن نیاز مالی به ازدواج با مردان با اختلاف سنی زیاد تن داده یا مجبور می‌شوند. این نیز در آلوده کردن دختران مؤثر است و منجر به بروز این فاجعه می‌گردد. از سوی دیگر دستیابی کمتر آنها به مراقبت‌های بهداشتی نسبت به مردان، به آنها لطمه وارد می‌کند.

آخرین نظریه، دلیل افزایش آمار ابتلا به این بیماری را در محدودیت آموزش‌هایی برای پیشگیری از انتقال بیماری می‌داند. آمار کشورهای پیشرفته نشان می‌دهد که آموزش درباره‌ی بیماری ایدز از سال‌های پایانی دبستان آغاز می‌شود و همین امر سبب شده که در سال‌های اخیر میزان ابتلا به این بیماری در این مناطق کاهش یابد. این در صورتی است که در ایران علاوه بر این که آموزش از حیطه‌ی دانشگاهی حذف شده، در راستای تشویق خانواده‌ها به افزایش جمعیت، جمهوری اسلامی، کاندوم را به عنوان یکی از کالاهای غیرضروری و لوکس اعلام کرده و واردات آن به ایران را ممنوع کرد. در مقابل نگرش سنتی جامعه نسبت به رابطه‌ی جنسی نیز در این گسترش نقش دارد که آموزش مؤثر در جهت تخفیف آن مهم است. افراد زیادی کاندوم را ابزار جلوگیری از بارداری می‌دانند و به دلیل آنکه از قدیم این زنان هستند که باید در این زمینه مراقب باشند و از راه‌های مختلف مانع از بارداری خود شوند، مردان کمترین سهم را در ممانعت از بارداری داشته و استفاده از کاندوم را ضروری نمی‌دانند. این در شرایطی است که کاندوم در اصل مانع از انتقال ویروس اچ-ای-وی به طرفین رابطه جنسی می‌شود و استفاده از آن به نفع هر دو است.

در کنار نگرش سنتی به رابطه‌ی جنسی، نگرش مذهبی در جهان نیز به گسترش این جهل عمومی دامن می‌زند. ادیان گوناگون از ادیان زرتشت، یهود، مسیحیت و اسلام، اسپرم مرد را مقدس دانسته و بر این باورند که این ماده‌ی مقدس تنها باید به واژن زن وارد شود و دور ریختن آن را گناه تلقی می‌کنند. این نگرش مذهبی در تمام جهان مخالف به کار بردن کاندوم بوده و این بیماری را اشاعه می‌دهند.

با توجه به تمامی این دلایل که در نهایت مسئولیت را متوجه سیستم آموزشی می‌داند، دیده می‌شود که اکثریت زنان مبتلا به ایدز در میان زنان روسپی، کودکان کار و زنان طبقات فرودست جامعه هستند. این افراد نه تنها امکان استفاده از امکانات بهداشتی را ندارند بلکه ناخواسته در معرض خطراتی چون تجاوز، انتقال از طریق اعتیاد و سرنگ آلوده هستند. حتی بخشی از قربانیان را همسران و کودکان مردان معتادی تشکیل می‌دهند که از طریق سرنگ آلوده بیماری را به همسر و به دنبال آن به کودک خود منتقل کرده‌اند. این افراد همگی قربانیان فقر و جامعه‌ی طبقاتی هستند و حتی اگر آموزش‌های مختلفی در این عرصه شکل بگیرد، این افراد کماکان قربانی فقر و فرودستی خواهند بود.

بنابراین رهایی از این فاجعه‌ی انسانی در گام نخست، بردن آگاهی میان جوانان برای فراگیری روش‌های جلوگیری از انتقال ایدز است. ما برخلاف رسانه‌های مختلف در ایران که جوانان را به پرهیز از روابط جنسی فرا می‌خوانند، به فراگیری آموزه‌های مرتبط معتقدیم. همانطور که گفته شد، برخی از زنان از طریق همسر قانونی خود به این بیماری مبتلا شدند. امکان جلوگیری از این بیماری وجود دارد. این ابزار باید به شکل رایگان در اختیار عموم قرار گیرد و لزوم استفاده از آن آموزش داده شود.

با این حال این اقدامات به رهایی کامل از این فاجعه‌ی انسانی منجر نخواهد شد. زیرا اکثر مبتلایان به این بیماری از طبقات پایینی جامعه هستند و منشاء ابتلا به این بیماری نیز همین محرومیت است. دختری که به خاطر فقر به ازدواج اجباری با مردی در می‌آید و از او آلوده می‌شود، کودکی که در خیابان کار می‌کند و هر لحظه در معرض تجاوز و اعتیادی است که هر دو می‌توانند او را آلوده کنند و مهمتر از همه زنانی که فقر آنها را به تن فروشی وادار می‌کند تا برای لقمه‌ای نان برای فرزندان خود، بیماری هولناکی را به جان بخرند. در تمامی نقاط جهان آمار این بیماری در میان اقشار فرودست جامعه بالا است. ایدز عامل اصلی مرگ و میر زنان سیاه پوست آمریکایی که بین سنین۲۵ تا۳۴ سال هستند می‌باشد. رهایی از این بیماری تنها در گرو تغییری بنیادین در جامعه است، تغییری که بخش عمده‌ی ثروت جامعه در دست بخش کوچکی از ثروتمندان نباشدو تمامی انسان‌ها صرف نظر از جنسیت بتوانند از امکانات و منابع جامعه بهره‌مند شوند. §